

نقد و بررسی کتابهای اسباب نزول

محمد بهرامی، سید ابراهیم سجّادی

با ظهور اسلام در جزیره العرب و گسترش سریع آن در سرزمینهای دور، تاریخ‌نویسی نزد مسلمانان قوت و تنوع یافت. تاریخ جنگها، فرق، سرزمینها، ادیان، انبیا، خلفا و... از جمله محورهایی است که مورخان اسلامی بدان پرداخته‌اند و در باره هر یک، کتابهای مستقلی نوشته‌اند. از آن جا که اسباب نزول، نوعی تاریخ است، زیرا به زمینه‌ها و موجبات نزول آیه یا آیات می‌پردازد، همزمان با نگارش محورهای مختلف تاریخ و همزمان با نزول قرآن، مطرح گردید و سپس به صورت نوشته در آمد. البته با این ویژگی که اسباب نزول، در طول چند قرن به صورت غیر م ستقل و در ضمن بحثهای تفسیری مطرح می‌گردید.

در قرن سوم برای نخستین بار، علی بن مدینی (۱۶۱ - ۲۳۴ هـ) اسباب نزول قرآن را به صورت مستقل تدوین کرد. پس از او واحدی در قرن پنجم و ابوالفرج بن الجوزی در قرن ششم (۵۱۹ - ۵۹۷ هـ) و جعبری در قرن هفتم (۶۴۰ - ۷۳۲ هـ) و ابوالفضل بن حجر عسقلانی در قرن هشتم (۷۷۳ - ۸۵۲ هـ) و سیوطی در قرن نهم (۸۴۹ - ۹۱۱ هـ)، کتابهای مستقلی در اسباب نزول نگاشتند و پس از سیوطی، نگارش اسباب نزول تا قرن حاضر ادامه پیدا کرد.

در میان کتابهای قرن حاضر، از اسباب النزول محمد باقر حجتی، اسباب النزول القرآنی غازی عنایه، شأن نزول بیّنات محمد باقر محقق و شأن نزول آیات قرآن محلاتی شیرازی، می‌توان نام برد. آنچه تاریخ‌نویسی این ادوار را در معرض ایراد و انتقاد دوست و دشمن قرار داده، بی‌دقتی مورخان و غفلت آنان از نقد و بررسی و تعمق کافی در روایات و گزارشهایی است که به عنوان موادّ خام تاریخ و موجبات نزول قرآن مطرح بوده است؛ چه این که برخی از نقلها و روایات، گاه آنچنان مبالغه آمیز و متضاد می‌نمایند که خواننده از بی‌توجهی و بی‌دقتی مورّخ شگفت زده و مبہوت می‌شود.

اکنون به منظور بررسی میزان اتقان و تبیین کاستیهای هریک از این کتابها که به تدوین اسباب نزول پرداخته‌اند، کتابهای چندی را که نویسندگان امامیه یا اهل سنت به رشته تحریر درآورده‌اند، در بوته نقد و داوری قرار می‌دهیم.

کتاب اسباب النزول واحدی

سبقت و قدمت اسباب النزول واحدی می‌طلبد که نخستین نگاه را به این کتاب داشته باشیم. ابوالحسن علی بن احمد واحدی نیشابوری از علمای بزرگ قرن پنجم هجری است. او در تفسیر و تألیف و نحو و... تبخّر داشت و از اساتید بزرگ عصر خویش به شمار می‌آمد. واحدی جوانی خود را به تحصیل علم و کمال و معرفت گذراند و از بزرگانی چون ابوالفضل العروسی و علی بن الحسن الضریر و... استفاده کرد و در شمار شاگردان کوشای ثعلبی، مؤلف تفسیر

الجواهر الحسان، قرار گرفت و پس از آن سالها بر کرسی تدریس تکیه زد و بزرگان بسیاری از علم و کمال او بهره بردند.

تبحر و تخصص واحدی در (علوم قرآنی) و تلاش وی در جهت بسط و گسترش آن باعث گردید تا به تألیف مهم ترین مباحث (علوم قرآنی) همت گمارد؛ مباحثی که خواننده را از رجوع به سایر نوشته ها و تألیفات بی نیاز گرداند.

خود او در این باره می نویسد:

(این مباحث برای کسی که قصد یادگیری آنها را دارد، رسا و بی نیاز کننده است و او را از مطالعه سایر تألیفات قرآنی بی نیاز می گرداند).

متأسفانه از تألیفات بسیاری که واحدی داشته، جز اندکی باقی نمانده است؛ از آن جمله: ۱. اسباب النزول ۲. البسيط و الوسيط ۳. الوجيز في التفسير ۴. شرح ديوان المتنبي ۵. الاعراب في علم الاعراب ۶. التعبير في شرح اسماء الحسنی ۱.

واحدی کتاب اسباب النزول را به انگیزه آشنا ساختن مبتدیان با اسباب نزول صحیح و جلوگیری از روی آوردن آنان به اسباب نزول جعلی تألیف کرده و سعی داشته است تا کتابش فراگیر و جامع اسباب نزول باشد ۲.

در این کتاب، مؤلف پس از مقدمه، به اولین و آخرین آیه و سوره ای که نازل گردیده و اختلافی که در آنهاست، اشاره کرده، گفتاری درباره بسم الله الرحمن الرحيم و نزول آن و مکی بودن فاتحه کتاب می آورد و پس از آن، سبب نزول سوره ها و آیه ها را به ترتیب سوره های قرآن، ذکر می کند.

امتیازها

مهم ترین امتیازهای کتاب اسباب النزول از این قرارند:

۱. تلاش و کوشش مؤلف در جمع آوری تمامی اسباب نزول.
۲. پرداختن به مهم ترین و کاربردی ترین مباحث علوم قرآنی.
۳. نگارش اسباب نزول به صورت مستقل که در زمان واحدی از اهمیت بسزایی برخوردار بود و کمتر کسی به فکر می افتاد آن را به صورت مستقل و تخصصی مطرح کند.
۴. واحدی با این که مذهب اهل سنت را داشته، سعی کرده است در ثبت اسباب نزول، تحت حاکمیت تعصب مذهبی قرار نگیرد.

برای نمونه در صفحه ۵۸ - ۵۹ بر این عقیده است: سبب نزول آیه (فقل تعالوا ندع ابناءنا) (آل عمران / ۶۱) جریان مباحثه پیامبر (ص) و علی و فاطمه و حسنین (ع) بوده است و در صفحه ۱۱۵ می نویسد: آیه (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک...) (مائده / ۶۷) در شأن علی بن ابی طالب نازل شده است.

کاستیها

با وجود این امتیازها، کاستیهایی در اسباب نزول واحدی مشهود است که به پاره ای از آنها اشاره می شود:

۱. واحدی درمقدمه کتاب خود می نویسد:

(من سبب نزول هر آیه ای را که دارای سبب نزول است، ذکر کرده ام.)

از این عبارت واحدی استفاده می شود که کتاب وی، همه سبب نزولها را دربردارد، در صورتی که با مراجعه به تفاسیر کهن و معتبر با سبب نزولهایی آشنا می شویم که واحدی از آنها نامی به میان نیاورده است.

برای نمونه، درتفسیر طبری و شیخ طوسی که از تفاسیر قرن چهارم و پنجم هجری هستند، در باره سبب نزول آیه (ومن الناس من يقول آمناً...) (بقره/۸) و آیه (واذا لقوا الذين آمنوا...) (بقره/۷۶) و آیه (واذا قيل لهم اتبعوا...) (بقره/۱۷۰) به ترتیب، این سبب نزولها آمده است: * (از ابن عباس روایت شده است که آیه (ومن الناس من يقول...) در باره منافقان خزرج و اوس نازل شده است و همه مفسران می گویند: این آیه در باره منافقان نازل شده است.) ۳

* (روایت شده از ابی جعفر الباقر(ع) که قومی از یهود در زمره معاندان قرار نداشتند و وقتی با مسلمانان برخورد می کردند صفات محمد (ص) را که در تورات آمده، بیان می کردند و چون بزرگان ایشان خبردار شدند، آنان را از این کار بازداشتند و... پس آیه (واذا لقوا الذين آمنوا...) نازل شد. و مثل همین روایت از مجاهد و سدی نقل شده است.) ۴

* (ابن عباس گفت: پیامبر(ص) یهودیان را به اسلام دعوت می کرد، ولی یهودیان در جواب می گفتند: ما از پدرانمان پیروی می کنیم، آنان از ما آگاه تر و داناتر بودند. پس خداوند این آیه (و اذا قيل لهم اتبعوا...) را فرو فرستاد.) ۵

اینها نمونه هایی است از روایات اسباب نزول که دیگران نقل کردند، ولی در اسباب النزول واحدی به هیچ یک از اینها اشاره نشده، با این که واحدی، امثال این روایات را سبب نزول به شمار می آورد. ۲. در این کتاب، به روایات و سخنانی برمی خوریم که هیچ شباهتی به اسباب نزول ندارند و مؤلف به اشتباه، نظریات تفسیری، مصداقها و قصه های گذشته را به عنوان اسباب نزول بیان می کند. برای نمونه: مؤلف در صفحه ۱۳، سبب نزول آیه (و استعینوا بالصبر و الصلاة...) (بقره/۴۵) را چنین می آورد:

(اکثر علما بر این عقیده اند: که مخاطب این آیه اهل کتابند... و برخی می گویند: مخاطب آیه مسلمانانند).

در صفحه ۱۵، سبب نزول آیه (افتطمعون ان يؤمنوا لكم...) (بقره/۷۵) را چنین می نگارد:

(از ابن عباس روایت شده که این آیه در شأن هفتاد نفری که حضرت موسی آنان را برگزید تا با او برای دیدار خداوند متعال بروند، نازل شده است...)

۳. از دیگر اشکالات کتاب واحدی، روش او در پردازش به سند روایات است. او در بعضی موارد، سند روایت را کامل و مفصل بیان می کند، بدون این که بگوید منبع و مأخذش چه کتابی بوده است و گاه بدون ذکر سند، مثل آنچه در سبب نزول آیه (وقالوا اتخذ الله ولداً...) می نویسد که در نهایت،

معلوم نمی شود روایت سند دارد یا خیر؟ در برخی موارد هم سخن یک فرد را بدون ذکر سلسله سند به عنوان سبب نزول می آورد.

۴. آوردن روایات متناقض برای یک آیه: در موارد بسیاری، مؤلف چند سبب نزول را که از نظر محتوا با هم سازش ندارند، به عنوان اسباب نزول صحیح می آورد؛ مثل روایاتی که به عنوان (سبب نزول) برای آیه (الرجال قوامون علی النساء) ذکر کرده است.

۵. بی توجهی به نقد روایات و امتیاز قائل نشدن میان نقلهای متقن و مستند با نقلهای ضعیف و مجعول: مشکل بی توجهی به صحت و سقم روایات در قرنهای نخست، سبب شده بود تا جاعلان بدون هیچ دغدغه خاطری به تحریف و جعل اسباب نزول بپردازند و دروغهای بسیاری به نام صحابه وارد اسباب نزول کنند. تا این که برای نخستین بار، طبری در قرن چهارم به ضرورت نقد و بررسی اسباب نزول پی برد و بیشتر، با ملاکهایی پذیرفتنی به نقد و بررسی اسباب نزول پرداخت. پس از او شیخ طوسی که از معاصران واحدی است، در تبیان نسبت به اسباب نزول، نظریاتی ارائه داد که نشانگر عقل سلیم و وسواس منطقی اوست.

با وجود این که از زمان طبری یک قرن گذشته و شیخ طوسی نقد و بررسی اسباب نزول را به مرحله ای از تکامل رسانده بود، واحدی در تألیف اسباب نزول، رویکردی به نقد و بررسی نداشت و نظریه خویش را جز در چند مورد، آن هم ضعیف ارائه نکرد، با آن که عصر واحدی اقتضا داشت که او هم مثل شیخ طوسی، دقت و ژرف کاوی کافی در روایات بکند و هر نقل ضعیف و روایت غیر منطقی و غیر عقلی و مخالف با تاریخ مسلم را در کتاب خود، به ثبت نرساند و در ذهنهای کم اطلاع، ایجاد شبهه نکند.

به عنوان نمونه به پاره ای از نقلهای ضعیف و غیر قابل قبول، اشاره می کنیم:

الف. اسباب نزول مخالف ظاهر و سیاق آیات

مؤلف در صفحه ۲۸ سبب نزول آیه (یسألونک عن الأهلّة...) (بقره/۱۸۹) را چنین نگاشته است: (... قتاده گوید: برای ما چنین بیان کردند که یهودیان از پیامبر(ص) سؤال می کردند که این هلالها برای چه خلق شده اند؟ پس خداوند این آیه را نازل کرد...). علامه طباطبایی در باره این سبب نزول می نویسد:

(این سبب نزول، مخالف با ظاهر آیه است، پس اعتباری ندارد). ۶

در صفحه ۵۴ کتاب واحدی در سبب نزول آیه (قل للذین کفروا ستغلبون...) (آل عمران /۱۲) آمده است:

(از ابن عباس روایت شده که چون مسلمانان در جنگ بدر، مشرکان را شکست دادند و مشرکان فرار کردند، یهودیان مدینه گفتند: به خدا سوگند این پیامبر امی است که موسی به ما بشارت داده است، و صفات او را در تورات یافته ایم و او بر همه غلبه خواهد کرد و می خواستند به پ پیامبر ایمان آورند، ولی برخی می گفتند: عجله نکنید، بگذارید جنگ دیگری پیش آید. وقتی که جنگ

أحد پیش آمد و مسلمانان شکست خوردند، یهودیان شک کردند و گفتند: این مرد آن پیامبری که موسی (ع) بشارت داده، نیست...)

علامه طباطبایی پس از ذکر این سبب نزول می نویسد:
(سیاق آیات با نزول این آیات در حق یهود سازگار نیست.)^۷

ب. اسباب نزول مخالف با عقل

عقل بهترین ملاک تشخیص درستی و نادرستی روایات و اخبار است. بییهقی مورخ معروف غزنویان در این باره می نویسد:

(گوینده خبر، باید راستگو باشد و نیز خرد گواهی دهد که خبر وی درست است.)^۸
بنابراین، اگر چیزی مخالف با عقل بود، خبر به شمار نمی آید.

در آیات و روایات بسیاری ارزش عقل سلیم، مورد تأکید قرار گرفته است، چه این که اصل شریعت را با عقل می توان دریافت و با توجه به این مطلب برخی از روایاتی که واحدی بیان کرده، مخالف با عقل و خرد است. برای مثال، در صفحه ۱۲۷ سخن ابن عباس را: ((گفتند: ای محمد اگر از دشنام خدایان ما دست برداری، ما نیز خدای تو را دشنام می دهیم پس خداوند این آیه را فرو فرستاد)) سبب نزول آیه (ولاتتسبوا الذین یدعون من دون الله...) (انعام / ۱۰۸) دانسته است، در صورتی که فخر رازی دو اشکال بر این سبب نزول وارد می کند، از جمله: کفار اقرار به خداوند داشتند، بنابر این معقول نیست که به دشنام خداوند بپردازند.)^۹

ج. اسباب نزول مخالف تاریخ

واحدی در صفحه ۱۵۰ کتاب، در سبب نزول آیه (ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین...) (توبه / ۱۱۳) می نویسد:

(سعید بن مسیب می گوید: زمانی که ابوطالب در حال احتضار بود، پیامبر (ص) نزد او آمد و ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه نیز نزد پیامبر بودند. پیامبر فرمود: ای عمو! اگر نزد خدا با تو محاجّه کردند، بگو: (لااله الا الله) با من است. ابوجهل و ابن ابی امیه گفتند: ای اب و طالب! آیا از آیین عبد المطلب دست کشیده ای؟ ابوطالب گفت: خیر. پیامبر فرمود: من برای تو طلب آمرزش می کنم تا وقتی به آن دین هستی.)

فخر رازی در ایراد به این سبب نزول نوشته است:

(واحدی از حسین بن فضل نقل کرده. که او این سبب نزول را صحیح نمی داند، زیرا ابوطالب در مکه و در اول اسلام چشم از جهان فرو بست، در صورتی که این سوره از آخرین سوره هایی است که در مدینه بر پیامبر نازل شده است.)^{۱۰}

در صفحه ۱۱۶ در سبب نزول آیات ۸۲-۸۵ مائده آمده است:

(هنگامی که پیامبر (ص) در مکه بود، نگران اذیت و آزار اصحاب خود از سوی مشرکان بود. از این رو، جعفر بن ابی طالب و ابن مسعود را با عده ای از اصحاب به حبشه نزد نجاشی فرستاد...)

ابن کثیر در ردّ این سبب نزول نوشته است :
(قصه جعفر با نجاشی پیش از هجرت بوده است و این آیه مدنی است. پس این روایت به عنوان سبب نزول، مورد پذیرش نیست.) ۱۱

د. اسباب نزول مخالف با عقاید دینی
در صفحات ۱۷۷ و ۲۹ و ۲۶۳ برای آیه (و ما ارسلنا من قبلك من رسول...) و آیه (واتوا البيوت من ابوابها...) و سوره های معوذتان، اسباب نزولی یاد شده است که همگی با مقام و شأن پیامبر(ص) ناسازگارند.

چگونگی اعتماد بر اسباب نزول واحدی
روایاتی که واحدی مطرح کرده است با چند شرط، درخور اعتماد خواهد بود:

۱. واحدی در کتابهای رجال توثیق شده باشد.
۲. روایات بیانگر شأن نزول باشند نه بیانگر آرای تفسیری.
۳. ملاکهای اعتبار اسباب نزول را داشته باشد.
۴. همراه با واژه هایی باشد که صریح در سبب نزول هستند؛ مثل (سبب نزول این آیه این است...) یا (این اتفاق افتاد... پس آیه شریفه نازل شد...). اما باید اذعان کرد که در بخش عظیمی از روایات این کتاب، شرایط یادشده مشاهده نمی شود.

نقد و بررسی لباب النقول
لباب النقول، اثر دانشمند بزرگ، عبدالرحمان سیوطی، ملقب به (جلال الدین) است. وی در سال ۸۴۹ هـ در اسیوط مصر و در یک خانواده روحانی دیده به جهان گشود. پدرش از فقهای بزرگ شافعیه و قاضی اسیوط بود.

در عصر سیوطی، بر اثر تهاجم مغولها به سرزمینهای اسلامی و تسخیر مرکز خلافت عباسیان (بغداد) علما و دانشمندان بسیاری به مصر هجرت کرده بودند و از امکانات فراوانی که در مصر آن زمان فراهم آمده بود، سود می جستند؛ از مدارس و کتابخانه ها گرفته تا مخارج زندگی. در ای ن عصر بود که جلال الدین از کودکی شروع به حفظ قرآن کرد و در هشت سالگی حافظ کل قرآن شد. از ۱۵ سالگی به فراگیری فقه و نحو و سایر علوم اسلامی پرداخت و از دانشمندان عصر خویش بهره برد و به موفقیت‌های چشمگیری نایل آمد و چنانکه خود می نویسد در هفت علم تفسیر، حدیث، فقه، نحو، معانی، بیان و بدیع متخصص و متبحر گشت.

وی با استفاده از مهارت‌های شخصی خود توانست در عرصه تألیف، از معاصران خود پیشی بگیرد و در کنار تعلیم و تربیت، به تألیف کتابهای مختلف پردازد و ۴۱ عنوان کتاب در باره علوم قرآن بنگارد که ۲۵ عنوان از این مجموعه در باره تفسیر است.

سیوطی درس‌رگاه جمعه نوزدهم جمادی الاولی ۹۱۱ هـ دیده از جهان فروبست ۱۲.

بدون تردید، لباب النقول در بین کتابهایی که به طور مستقل در باره اسباب نزول نوشته شده، از اهمیت ویژه ای برخوردار است و مزایا و ویژگیهای درخوری دارد که بیشتر از تجربه دیگران و مهارت شخصی مؤلف مایه گرفته است. مؤلف در تألیف این کتاب، از منابع و مآخذ بسیاری استفاده کرده و سعی داشته است که روایات صحیح را از غیر صحیح تفکیک کند و در مواردی که چند روایت برای آیه ای آمده است، بین آنها جمع کند؛ به همین جهت است که می نویسد:

(کتاب لباب النقول، درموضوع خودش، بی مانند است.) ۱۳

امتیازها

کتاب لباب النقول، از مزیت‌هایی برخوردار است که به اجمال بر می شماریم:

۱. پرهیز از در آمیختن وقایع تاریخی با اسباب نزول

اختلاط تاریخ گذشتگان با اسباب نزول از موضوعاتی است که سیوطی به زیان آن آگاه بوده و می دانسته است که تاریخ گذشتگان، نمی تواند به عنوان سبب نزول آیه یا آیاتی از قرآن باشد. بر این اساس، وی از نقل چنین روایاتی پرهیز کرده است. برای نمونه قصه هجوم ابرهه به مکه و داستان عزیمت حضرت موسی (ع) با هفتاد نفر برای شنیدن سخنان خداوند را که واحدی به عنوان اسباب نزول سوره فیل و آیه ۷۵ بقره ذکر کرده، سیوطی یاد نمی کند و دلیل او این است که باید سبب نزول، همزمان با نزول قرآن اتفاق افتاده باشد ۱۴.

۲. اجتناب از نقل روایات تفسیری

سیوطی همچون بسیاری از پژوهشگران علوم قرآنی به این واقعیت توجه داشته است که شمار بسیاری از روایات اسباب نزول، در حقیقت، نظریه اصحاب و یا تابعین هستند و کم کم جزء اسباب نزول واقعی شناخته شده اند. توجه به این واقعیت، سبب گردیده تا سیوطی از نقل روایات تفسیری بپرهیزد.

وی تعبیر (نزلت فی کذا) را که صراحت در سببیت ندارد، بیانگر دید تفسیری می داند و بر همین اساس، در مقدمه لباب النقول می نویسد: (تعبیر (نزلت فی کذا)، گویای نظریات تفسیری است و نباید در کتابهای اسباب نزول ذکر گردد). خود نیز بر اساس این باور، بیشتر به نقل روایاتی می پردازد که صراحت در سببیت دارند و دربرگیرنده واژه (فنزلت) یا (فانزل الله) هستند. برای نمونه، وی ۲۳ سبب نزول بر اسباب نزولی که واحدی برای سوره آل عمران ذکر کرده، افزوده است که ۱۹ مورد آن با تعبیر (فنزلت) یا (فأنزل الله) همراه است.

۳. نقد و بررسی روایات

نقد و بررسی روایات، ویژگی دیگر لباب النقول را تشکیل می دهد و مؤلف با مطالعه سند روایت در باره آن قضاوت می کند و به دلیل مرسل، غریب، معضل و... بودن روایات، اعتبار آنها را زیر سؤال می برد. به عنوان نمونه، در مقام نقد روایات سبب نزول آیه (فاینما تولّوا فثمّ...) (بقره/۱۱۵)، یکی

را به دلیل سند قوی و صراحت در سببیت می پذیرد و بقیه را به سبب عدم صراحت در سببیت یا ضعف سند یا مشهور نبودن یا ارسال، رد می کند ۱۵.

کاستیها

در کنار امتیازهایی که برای لباب النقول سیوطی برشمردیم، کاستیهای چندی در آن به چشم می خورد که اشاره بدانها ضروری می نماید:

۱. حذفهای بدون دلیل

مؤلف روایات بسیاری را که دیگران سبب نزول می شناسند و بیشتر صراحت در سببیت دارد، بدون این که دلیلی ارائه دهد، حذف می کند؛ مثلاً سبب نزول آیه ۱۸ بقره را که واحدی نقل کرده، او بازگو نمی کند. و در بیشتر این روایات، معیارهای سیوطی برای حذف، دیده نمی شود؛ نه وق ایع تاریخی پیش از نزول قرآن در مورد آنها صادق است و نه عنوان تفسیر.

۲. نقل دیدگاه تفسیری

سیوطی در پاکسازی اسباب نزول از روایات تفسیری در مواردی غفلت کرده است و به نقل روایاتی می پردازد که به هیچ روی نمی تواند مقتضی نزول قرآن به حساب آید؛ مثلاً در باره شأن نزول آیات اول سوره بقره می نویسد:

(مجاهد گفته است از آیات اول بقره، چهار آیه درباره مؤمنان و دو آیه در باره کافران و سیزده آیه در باره منافقان نازل شده است.) ۱۶

و یا در مورد آیه ۷۹ بقره، روایت ابن عباس را نقل می کند که می گوید: این آیه درباره اهل کتاب نازل شده است ۱۷.

در این روایات، سؤال و یا حادثه ای که نزول آیات فوق را باعث گردد، به چشم نمی خورد و در آنها برخورد خاصی از گروههای یاد شده مطرح نیست، تا آیات اشاره ای به آن داشته باشند. بنابراین، نمی تواند سبب نزول باشد، بلکه دیدگاههای تفسیری است که به مرور زمان، جزء اسباب نزول شناخته شده است.

۳. غفلت از جمع میان روایات

سیوطی مدعی است که در موارد تعدد سبب نزول و وحدت آیه، به جمع میان روایات مختلف پرداخته است، ولی این ادعا همه جا صادق نیست و در موارد بسیاری، روایات مختلف به عنوان شأن نزول آیه ای ذکر می شود بدون این که نقد و بررسی انجام گیرد. برای نمونه در صفحه ۹۶، چند روایت را به عنوان سبب نزول آیه (یا ایها الذین آمنوا لاتحرموا...) (مائده/۸۷) یاد می کند و به تنافی و تضاد بین این روایات و حل این مشکل، کوچک ترین اشاره ای نمی نماید.

۴. غفلت از رعایت ملاکهای شناخت اسباب نزول

بدون تردید تشخیص اسباب نزول واقعی، تنها از راه شناخت اعتبار سندی روایت و یا شهرت آن امکان پذیر نیست و به این دلیل که سندی معتبر است و دلالت روایتی درخور فهم، نمی توان آن را سبب نزول واقعی دانست، بلکه در کنار ملاکهای مزبور، معیارهای بایسته ای چون سازگاری با عقل، ضروریات دین، ظاهر قرآن، تاریخ و... را نیز باید مورد توجه قرار گیرد. متأسفانه در لباب النقول به این ملاکها توجهی نشده است. به عنوان نمونه، به چند مورد اشاره می شود:

الف. روایات ناسازگار با شخصیت پیامبر: سیوطی، عصمت و اخلاق و سیره پیامبر(ص) را ملاک شناخت سبب نزول نمی داند و به همین دلیل به نقل روایاتی دست زده است که با عصمت و مصونیت پیامبر (ص) از لغزش در مقام دریافت و ابلاغ وحی، تنافی دارد؛ مثل نمونه های زیر:

* سیوطی، قصه غرانیق را شأن نزول آیه ۵۲ سوره حج می داند ۱۸، بدون توجه به این که جاری شدن سخن شیطان: (تلك الغرانیق العلی و ان شفاعتھن لترتجی) بر زبان پیامبر، آن هم به هنگام ابلاغ پیام آسمانی و تلاوت قرآن، با اصل عصمت، که از ضروریات دین است و همه مسلمانان بدان اعتقاد دارند، تضاد دارد و پذیرش چنین روایتی، زمینه تردید را نسبت به وحی بودن آنچه که توسط پیامبر ابلاغ شده است، فراهم می سازد.

* در باره سبب نزول آیه ۱۰۶ سوره بقره، روایتی را می پذیرد که بر اساس آن، ابن عباس می گوید: گاهی وحی که در شب نازل می شد، پیامبر(ص) آن را روز فراموش می کرد ۱۹. * زنی خدمت پیامبر از شوهرش شکایت برد که او را کتک زده است. آن حضرت فرمود باید قصاص شود. آن گاه آیه (الرجال قوامون علی النساء) (نساء/۴۳)، نازل شد و آن زن بدون این که شوهرش محکوم به قصاص شود، بازگشت ۲۰.

بدون تردید، فراموش کردن وحی و همچنین حکم به قصاص، پیش از دریافت وحی، عصمت پیامبر را زیر سؤال می برد و با اعتقاد مسلمانان به این که پیامبر (ص) در بیان حکم الهی و نگهداری آن دچار اشتباه نمی شود، منافات دارد.

ب. نقل روایت مخالف ظاهر آیه: سیوطی در مورد شأن نزول آیه (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته واللّه یعصمک من الناس...) (مائده/۶۷) می نویسد:

(جابر گفته است: بعد از (غزوه بنی انمار) پیامبر(ص) در مکانی به نام (ذات الرقیع) فرود آمده و در کنار چاهی نشسته بود که مردی از بنی نجار گفت: پیامبر(ص) را خواهم کشت، با این حیل که می گویم شمشیرت را به من بده، وقتی که شمشیرش را در اختیارم قرار داد، او را می کشم.

سپس نزد آن حضرت آمد و گفت: ای محمد (ص) شمشیرت را بده تا ببویم و پیامبر(ص) شمشیر را در اختیار او قرار داد. دست آن مرد لرزید و پیامبر فرمود: خداوند مانع شد از این که به خواسته ات جامعه عمل بپوشانی. آن گاه آیه (یا ایها الرسول...) نازل شد. ۲۱

گر چه در ذیل آیه، وعده حمایت الهی از پیامبر مطرح است، ولی این تعهد الهی به ابلاغ پیام مهمی مربوط می شود که در اول آیه ذکر شده است و داستانی که سیوطی به عنوان سبب نزول نقل می

کند، با ظاهر آیه همخوانی ندارد و در آن از وحی و پیام جدیدی که اول آیه، به آن تصریح داشته و ابلاغ نمودن آن را به منزله سرباز زدن پیامبر (ص) از ابلاغ رسالت خدایی می‌شمارد، سخنی به میان نیامده است. پس بین آیه و روایت از نظر مضمون و محتوا پیوند سبب و مسبب وجود ندارد.

ج. روایات ناسازگار با تاریخ: مؤلف در مورد سبب نزول آیه (و آخرون اعترفوا...) (توبه ۱۰۲)، روایتی را که توبه ابولبابه را شأن نزول این آیه می‌شمارد، نقل می‌کند، در صورتی که آیه مورد نظر و آیات پیش و بعد آن درباره برخوردهای گوناگون مردم مدینه با جنگ تبوک است و پشیمانی جمعی را که از شرکت در این جنگ سرباز زده بودند، مطرح می‌کند و نه توبه یک فرد را. بنابراین، روایت هم با ظاهر آیه ناسازگار است و هم تاریخ، ارتباط آن را با این آیه مردود می‌شمارد، زیرا توبه و ندامت (ابولبابه) به دنبال خیانت او در غزوه بنی قریظه اتفاق افتاد و مورد پذیرش خداوند واقع شد.

د. نقل روایات ناسازگار با قواعد فقهی: سیوطی در مورد شأن نزول آیه (یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحرّ بالحرّ والعبد بالعبد والأثنی بالاثنی...) (بقره/۱۷۸)، این روایت را برگزیده است:

(دو قبیله از اعراب در جاهلیت با هم جنگیدند و در این نبرد، زنان و بردگان نیز جانشان را از دست دادند. پس از این که هر دو قبیله ایمان آوردند، یکی از آن دو قبیله که قدرت انسانی و مالی بیشتر داشت، سوگند یاد کرد که در برابر بندگان و زنانی که در جنگ از دست داده اند، آزادگان و مردانی را از قبیله رقیب به قتل رسانند. آن گاه این آیه نازل شد.) ۲۲

سیوطی توجه نکرده است که اختلافات و مسائل قبایل پیش از اسلام، مجال طرح پس از اسلام نداشته است و نیز وی گویا غفلت داشته که این روایت، با اصل همانندی قاتل و مقتول در دین و این مطلب که مسلمان به سبب کشتن کافر، قصاص نمی‌شود، سازگار نیست و مؤمنی را که پیش از ایمان آوردن کافری وی را کشته است، نباید قصاص کرد.

۵. راهیابی تعصّب در لباب النقول

از نقایص لباب النقول این است که مؤلف، روایات و اسباب نزول مربوط به اهل بیت را نا دیده می‌گیرد و بدون این که توضیحی داده باشد، از نقل شأن نزول آیه مباحله و آیه تطهیر و سوره دهر، که به عقیده شیعه و بیشتر مفسران اهل سنت و نویسندگان اسباب نزول از قبیل واحدی، در باره اهل بیت هستند، سرباز می‌زند و ابن برخورد، دلیلی جز تعصّب کور ندارد. اینک به ذکر نمونه‌هایی در این باره می‌پردازیم:

* برای نمایاندن تعصّب سیوطی شایسته است که نظریه او را در باره شأن نزول آیه: (یا ایها الذین آمنوا لاتقربوا الصلاة و أنتم سکاری...) مورد مطالعه قرار دهیم:

سیوطی ذیل این آیه به نقل روایتی می‌پردازد که در آن به علی (ع) نسبت شرب خمر و قراءت نادرست سوره (کافرون) داده شده است!

سیوطی که حدیث شناسی را جزء تخصصهای خود می‌داند و مدعی است که روایات غیر قابل قبول را در لباب النقول شناسایی کرده است، بدون نقد و بررسی و یا اشاره به این که روایت مخالفی هم

وجود دارد، روایت یادشده را می نگارد و می گذرد، تا زمینه خدشه دار شدن سیمای وارسته امیر پا کمردان را در باور مطالعه کنندگان ساده دل و کم اطلاع، هر چه بیشتر فراهم آورد.

ضروری می نماید که برای روشن شدن تعصّب سیوطی و آشکار شدن سستی و ساختگی بودن روایت مورد بحث، به حقایقی در این زمینه اشاره کنیم:

الف. سیوطی در الدرالمنثور و لباب النقول به روایت ابن عباس در باره شأن نزول این آیه اشاره ای ندارد:

(ابن عباس می گوید: آیه (لاتقربوا الصلاة...) در باره جمعی از صحابه نازل شده است که پیش از تحریم خمر، شراب می خوردند و سپس برای ادای نماز همراه پیامبر (ص) به مسجدی می رفتند.)^{۲۴}

اعراض سیوطی از نقل این روایت که نام علی(ع) در آن مطرح نیست و اکتفا کردن او به ذکر روایت سلمی، صداقت و قضاوت بی طرفانه او را در باره شأن نزول آیه زیر سؤال می برد.

ب. روایتی را که سیوطی برگزیده است، همان گونه که ترمذی یاد آوری کرده، از نظر سند، غریب است. ^{۲۵} و در طبقه اول و دوم، راوی فقط یک نفر است؛ یعنی عطاء بن سائب از ابو عبدالرحمن نقل می کند. ابن حجر عسقلانی در این باره می نویسد:

(صاحبان سنن سه گانه: (ابی داود، نسائی و ترمذی) و احمد و عبدبن حمید و بزار و طبری، همه این روایت را از عطاء بن سائب و او از ابو عبد الرحمن سلمی نقل کرده اند.)^{۲۶}

احادیث غریب، بیشتر ضعیف و غیر معتبر تلقی می شود چون فرد، در معرض خطا و اشتباه است. برهمن اساس، ابو یوسف و احمد و مالک (از فقهای عامه) تدوین و عمل به این نوع از احادیث را مذموم شمرده اند^{۲۷}.

ج. علاوه بر غریب بودن، متن این روایت دستخوش اضطراب و تشویش عجیبی است. با این که راوی یک نفر است، در بعضی متنها، میزبان، عبدالرحمن بن عوف است و در دیگری مردی از انصار و در سومی علی(ع) و از سوی دیگر، در کسی که امامت و پیشنمازی را به عهده داشته نیز اختلاف است.^{۲۸}

خبر و حدیثی که اضطراب دارد و با وجوه و محتواهای مختلف نقل شده است، اگر هیچ کدام از مضمونها برتری و رجحان لازم را نداشته باشد، از اعتبار ساقط است، زیرا تشویش متن و یا سند روایت، گویای این است که راوی گرفتار ضعف حافظه بوده و در تلقی و نگهداری روایت، شایسته گی لازم را نداشته، چه این که از شرایط صحت خبر، نزد شیعه و سنی، احراز دقت و حافظه راوی و مصونیت او از خطا و اشتباه در نقل روایت است.^{۲۹}

بین کسانی که از عامه به نقل این روایت موهن پرداخته اند، فقط حاکم نیشابوری، اضطراب این روایت را مورد توجه قرار داده و نخست به نقل متنی می پردازد که جصاص (ت ۳۷۰ هـ) به نقل آن اکتفا می کند: ^{۳۰}

(علی(ع) فرمود: مردی از انصار عده ای را مهمان کرد و آنان شراب آشامیدند و سپس عبدالرحمن برای ادای نماز مغرب جلو ایستاد و سوره (کافرون) را اشتباه تلاوت کرد. آن گاه آیه نازل گردید.)

حاکم پس از ذکر این روایت می نویسد:

(این حدیث را گر چه بخاری و مسلم نقل نکرده اند، ولی فایده هایی در آن نهفته است؛ مانند این که خوارج، مستی و قراءت نادرست سوره کافرون را به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(ع) نسبت می دهند و خداوند وی را میرا داشته، زیرا شخص آن حضرت، راوی حدیث است.) ۳۱

سیوطی در الدرالمنثور بر خلاف اصل امانتداری درنقل سخن دیگران، پس از انتخاب متن مورد نظر خویش می نویسد: (حاکم در مستدرک سند این روایت را صحیح می داند.) ولی به نقد و بررسی حاکم اشاره ای نمی کند و یاد آور نمی شود که تمامی متنهایی که نسبت ناروای شرب خمر را به علی(ع) می دهند از نگاه حاکم، ساخته و پرداخته خوارج هستند.

د. گذشته از این که سیوطی قضاوت شخصیت‌های بزرگ اهل سنت را در باره حدیث غریب واحادیث مضطرب نادیده گرفته و بدون هیچ گونه مرجّحی، زنده ترین وجه را از بین وجوه مختلف این روایت برگزیده است، گواهی تاریخ و روایاتی را که اهل سنت در باره مصونیت علی(ع) از آلوده شدن به شراب، حتی پیش از تشریح حرمت آن آورده اند، نادیده گرفته است.

حسن بصری می گوید:

(عثمان بن مظعون و ابوطلحه و ابوعبیده و معاذ بن جبل و سهیل بن بیضا و ابودجانه در منزل سعدبن ابی وقاص گرد آمدند و او بعد از صرف غذا برای آنان شراب آورد. علی بلا درنگ از جا بلند شد تا جمع آنان را ترک گوید. در آن هنگام، عثمان سخنانی را مطرح کرد و علی(ع) فرمود: خدا لعنت کند شراب را. به خداوند سوگند چیزی را که علقم را زایل کند و باعث خنده تماشاگران شود... نخواهم آشامید. علی(ع) مجلس آنان را ترک گفت و راهی مسجد شد. آن زمان، جبرئیل فرود آمد و آیه (یا ایّها الذین آمنوا اتّما الخمر و المیسر...) (مائده/۹۱) را همراه آور د. و علی(ع) خدمت پیامبر(ص) عرض کرد: نابود باد خمر و شراب، قسم به خدا که من از دوران خردسالی نسبت به خمر حساس بودم و ضرر و زیان آن را می دانستم.) ۳۲

حسن بصری پس از نقل روایت یادشده می نویسد:

(قسم به خداوند که معبودی جز او وجود ندارد که علی(ع) پیش از تحریم و هیچ زمانی، لب به شراب آشنا نکرد).

و در جای دیگری نیز می نویسد:

(علی کسی است که... شرک در خانه وجود او راه نیافت و شراب لبهای او را نیالود.) ۳۳

هـ گذشته از این که متن روایت مورد بحث، به دلایل گوناگون پذیرفته نیست، رجال سند آن نیز از سوی علمای رجال، توثیق نشده اند، زیرا عطاء بن سائب نزد خاصّه توثیق نشده است و عامه نیز او را جزء کسانی می دانند که در اواخر زندگی، قدرت تعقل و تسلّط بر گفتار و رفتار خود را از دست داد. ۳۴

و ابو عبد الرحمن سلمی (عبدالله بن حبیب) توسط بعضی راویان مورد نکوهش قرار گرفته است ۳۵. شاید دلیل طعن و ملامت این باشد که ابن حبیب سرانجام با انگیزه مادی و مال پرستی از علی(ع) جدا شد و راه عداوت با آن حضرت را پیش گرفت:

(مردی به ابوعبدالرحمن گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که جواب سؤالم را بازگویی؟ آیا دشمنی تو با علی(ع) از آن روزی شروع نشد که علی مالی را تقسیم کرد و به تو و خانواده ات چیزی نرسید؟ در جواب گفت:

حال که مرا به خدا سوگند داده ای، آری چنین است.(۳۶)

سعدبن عبیده می‌گوید:

(میان حیان و ابوعبدالرحمن سلمی درباره علی(ع) سخنانی رفت و ابوعبد الرحمن روی به حیان کرد و گفت: می‌دانی که چه عاملی دست مولایت علی را در خون ریزی باز گذاشته است؟ حیان گفت: چه چیز؟

عبدالله گفت: ما شنیده ایم که پیامبر به اصحاب بدر فرمود هر کاری را که می‌خواهید انجام دهید، زیرا خداوند شما را آمرزیده است. یا سخنی به همین مضمون.(۳۷)

اظهار نظرهای یادشده که نشان دهنده بدبینی و دشمنی عبدالله بن حبیب با علی(ع) است، بیقین اعتبار روایات را در مورد شخصیت علی(ع) لرزان می‌سازد و در عوض، احتمال ساختگی بودن روایت مورد بحث را تقویت می‌کند.

و. پرهیز بخاری (ت ۲۵۶) و مسلم (ت ۲۶۰) از نقل روایت سلمی، دلیل دیگری بر ساختگی بودن و بی اعتباری این روایت است. علاوه بر این نیز اضطراب و چند گونگی متن روایت، ناسازگاری آن با تاریخ و روایات دیگر، متهم بودن راوی به دشمنی با علی(ع) و... سبب شده است تا این دو محقق، حدیث سلمی را طرد کنند، زیرا خود مسلم می‌نویسد:

(هر آنچه را که در کتابم [صحیح مسلم] آورده ام، به حجت و دلیل تکیه دارد و هر چه را دورافکنده و نیاورده ام نیز بر اساس دلیلی بوده است.)

و نیز می‌نویسد:

(کتابم را در اختیار ابو زرعه رازی قرار دادم و هر روایتی را که او ضعیف دانست، فرو انداختم و آنچه را او صحیح و واجد دلیل تشخیص داد، نقل کردم.) ۳۸

با توجه به تبخّر سیوطی در علم حدیث شناسی، ضعفها و اشکالها و نشانه های ساختگی بودن این روایت، بیقین بر وی مخفی نبوده است، ولی متأسفانه تعصب و عناد، قلم او را این گونه به جریان انداخته و سند بدنامی وی را به دست خودش، تدوین کرده است. آری از کسی که می‌گوید: (یکی از نشانه های جعلی و ساختگی بودن حدیث این است که راوی رافضی (شیعه) و حدیث در باره فضائل اهل بیت (ع) باشد) ۳۹، انتظاری جز این نمی‌توان داشت.

نقد کتاب اسباب النزول القرآنی

این کتاب از تألیفات دکتر غازی عنایه، از اساتید دانشگاه (امیرعبدالقادر) مصر است. او نوشته های دیگری در زمینه مسائل اقتصادی دارد که عبارتند از:

۱. الاستخدام الوظيفی للزكاة فی الفكر المالی الإسلامی.

۲. اصول الانفاق العام فی الفكر المالی الإسلامی.

۳. الاصول العامة للاقتصاد الإسلامي.

۴. اصول الميزانية العامة في الفكر المالي الإسلامي.

۵. المالية العامة و النظام المالي الإسلامي.

۶. مناهج البحث العلمي.

۷. التضخم المالي.

۸. تمويل التنمية الاقتصادية.

غزی عنایه، در سال ۱۴۰۷ هـ (۱۳۶۵ ش) کتاب (اسباب النزول القرآنی) را نوشت. هدف مؤلف از تألیف کتاب، تهیه جزوه ای برای دانشجویان دانشگاه امیر عبد القاهر بود، تا به عنوان متن درسی مورد استفاده قرار گیرد.

سعی و آرزوی مؤلف در تألیف کتاب این بوده است که روش جدیدی در اسباب نزول ارائه دهد که مورد پذیرش همگان قرار گیرد. بدین جهت کتاب را در چهار باب آورده است:

باب اول: تعریف علم اسباب نزول، همراه با مقدمه ای در اهمیت شناخت اسباب نزول و سه فصل در تعریف سبب نزول، اقسام سبب نزول و فواید شناخت سبب نزول.

باب دوم: بحث عموم لفظ و خصوص سبب در سه فصل: عموم لفظ و عموم سبب، خصوص لفظ و خصوص سبب و عموم لفظ و خصوص سبب.

باب سوم: روایات سبب نزول در سه فصل: تعدد روایات در سبب نزول، تعدد سبب با وحدت نازل، و تعدد نازل با وحدت سبب.

باب چهارم: در آیاتی که سبب نزول خاص دارند. این باب بیشترین حجم کتاب را به خود اختصاص داده است.

گرچه سعی و آرزوی مؤلف ارائه کتابی جامع، با روشی جدید بوده است و از این جهت باید وی را ستود، اما کتاب، کاستیهایی دارد:

۱. غرض مؤلف از گشودن باب اول، ارائه تعریفی برای علم اسباب نزول بوده، در صورتی که اگر تمام این باب مطالعه شود، به تعریفی از علم اسباب نزول دست نمی یابیم.

۲. مؤلف در صفحه ۱۰ می نویسد:

(صحابه به واسطه همراهی با پیامبر(ص) و همعصر بودن با ایشان، تخصص فوق العاده ای در تفسیر و فهم دقیق معانی آیات و اطلاع بر اسباب نزول پیدا کردند... که از مشهورترین صحابه از ابوبکر، عمر، عثمان و علی (ع) می توان نام برد.)

آنچه مؤلف در باره علی (ع) نوشته و او را از مشهورترین صحابه در تفسیر و فهم آیات و... می داند، کاملاً صحیح است و منابع تاریخی بسیاری گواه و شاهد بر ادعای مؤلف است، ولی سخن او در باره ابوبکر و عمر و عثمان، گواهی از تاریخ و آثار برجای مانده ندارد، بلکه نشانه ه ای تاریخی، خلاف آن را می رساند؛ از جمله:

الف. (شبی عمر از کنار خانه ای می گذشت که صدای مشکوکی شنید. بی درنگ از روی دیوار وارد خانه شد و زن و مردی را دید که مجلس شرابخواری بر پا کرده بودند. عمر به آنان گفت: گمان می کردید خدا گناه شما را می پوشاند؟

مرد در پاسخ گفت: ای عمر! اگر ما یک گناه مرتکب شده ایم تو مرتکب سه گناه شده ای:

اولاً، خلاف قرآن که می گوید: (لاتجسسوا)، تجسس کردی.

ثانیاً، خداوند می فرماید: (واتوا البیوت من ابوابها)، تو از روی دیوار آمدی.

و ثالثاً، خدا می فرماید: (وتسلّموا علی اهلها)، ولی تو سلام نکردی. ۴۰

ب. (روزی عمر با نفس خود سخن می گفت و از خودش سؤال می کرد: چگونه این امت اختلاف می کنند در صورتی که پیامبرشان یکی است و قبله واحدی دارند؟ ابن عباس گفت: ای پیشوای مؤمنان، قرآن بر ما نازل شد و ما قرآن خوانده ایم و می دانیم در چه موردی نازل شده پس آرایی عرض ه می کنیم و چون رأی پدیدار گشت، اختلاف به وجود می آید و هر گاه اختلاف آمد، جنگ و قتال رخ می دهد.

عمر چون این را از ابن عباس شنید، او را از خود راند و ابن عباس هم رفت. سپس عمر در آنچه از ابن عباس شنیده بود فکر می کرد تا به این نتیجه رسید که او خوب فهمیده، پس دنبال او فرستاد و از او خواست آنچه قبلاً گفته بود دو باره بازگو کند. ابن عباس نیز آنچه در گذشت ه گفته بود، تکرار کرد. ۴۱

ج. موارد فراوانی در تاریخ ثبت شده است که عمر قادر به شناخت حکم الهی از قرآن نبود، یا حکم خدا را نمی دانست یا آیه را از یاد برده بود. از آن جمله: عمر خواست زنی را که بچه شش ماهه آورده بود، سنگسار کند.

علی(ع) فرمود: خدا در قرآن می فرماید مدت حمل و رضاع و از شیر گرفتن او سی ماه است. چون مدت فصال و از شیر گرفتن او دو سال است پس امکان دارد مدت حمل او شش ماه باشد. باین بیان علی(ع)، عمر دست از سنگسار کردن زن برداشت و گفت: (اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود).

۳. مؤلف در صفحه ۱۴ پس از تقسیم آیات به دو دسته (آیاتی که سبب نزول خاص دارند و آیاتی که سبب نزول ندارند) می نویسد:

(این تقسیم، منافات با سخن امام علی (ع) ندارد که فرمود: (والله ما نزلت آیه الا وانا اعلم فیم نزلت...)) و نیز با گفتار ابن مسعود که گفت: (والله ما نزلت آیه الا وانا اعلم فیم نزلت و فیم نزلت و این نزلت)، ناسازگاری ندارد، زیرا آنان این سخن را بدان جهت گفته اند که مردم برای فرا گرفتن علوم قرآنی به ایشان روی آورند و سخن آنان درمقام مبالغه و بزرگ نمایی بوده است و نمی توان نتیجه گرفت که همه آیات، سبب نزولی خاص داشته اند، چنانکه نمی توان گفت صحابه به تمام اسباب نزول واقعی علم داشته اند.)

آنچه مؤلف در مورد علم علی(ع) به اسباب نزول گفته، ناشی از نگرش سطحی وی به جایگاه علمی آن حضرت است. نویسنده فردی چون ابن ابی طالب را در کنار سایر صحابه و همانند آنان

پنداشته و از مدارک تفسیری و منابع روایی که نشانگر وسعت دانش آن حضرت به معارف قرآنی است، چشم بسته است.

۴. در بحث (راه شناخت سبب نزول)، دلیل علما برای شناخت سبب نزول را سه چیز می داند:

۱. روایت پیامبر .

۲. روایت صحابه.

۳. روایت تابعین.

این که غازی عنایه، روایت پیامبر(ص) را از راههای شناخت سبب نزول به شمار می آورد، سخنی بسیار نیکوست به شرط این که از ملاکهای سبب نزول و اعتبار سند برخوردار باشد. اما این که در باره روایت صحابه می نویسد: (اگر سخنی از صحابه درباره سبب نزول آیات رسید، آن سخن معتبر است و به عنوان سبب نزول معتبر به شمار می آید) خدشه دار است، زیرا:

۱. دلیلی نداریم که سخن صحابه به صرف صحابه بودن معتبر باشد و مصون از خطا.

۲. در بین صحابه کم نبودند اشخاصی که جعل و تحریف حدیث می کردند و علاوه، بسیاری از صحابه، ثقه نبودند.

اما روایات تابعین که مؤلف به عنوان سومین راه شناخت سبب نزول یاد می کند، گر چه مستند به صحابه باشند، پذیرفته نخواهند بود، مگر در صورتی که از نظر سند و دلالت نیز معتبر باشند و با ملاکهای سبب نزول ناسازگاری نداشته باشند.

۵. مؤلف در صفحه ۲۷ چندین آیه برای اولین فایده شناخت سبب نزول می آورد که دو مثال را برای نمونه بررسی می کنیم :

الف. آیه (و یسئلونک عن المحیض...) (بقره/۲۲۲). در این آیه خداوند حکم کرده است تا مردان از زنان خویش در ایام عادت، دوری گزینند (آمیزش نداشته باشند) و غازی عنایه براین باور است که به کمک سبب این آیه می توان به فلسفه حکم خداوند پی برد و آن فلسفه ای که از سبب ن زول این آیه به دست می آید، دوری کردن از ضرر ناشی از جماع است.

اولاً به نظر می رسد مؤلف محترم، این فلسفه را از خود آیه شریفه (قل هو اذی) به دست آورده باشد.

ثانیاً در هیچ یک از منابع و مآخذ مؤلف و تفاسیر معتبری چون تفسیر فخررازی، مجمع البیان و... نیز سبب نزولی که فلسفه حکم را بیان کرده باشد، وجود ندارد.

ب. آیه (والذین یرمون المحصنات...). غازی عنایه از سبب نزول این آیه خواسته است به فلسفه حکم آیه پی ببرد، در صورتی که این آیه اصلاً سبب نزول ندارد، نه در اسباب النزول، نه در لباب النقول، نه در تفسیر فخررازی، نه در کشف زمخشری و... .

سزاوار بود مؤلف محترم برای این فایده، آیه لعان (والذین یرمون ازواجهم...) را مثال بیاورد، زیرا از سبب نزول این آیه به آسانی می توان فلسفه حکم لعان را به دست آورد ۴۲.

مؤلف در صفحه ۲۹، برای نمایاندن دومین فایده شناخت اسباب نزول، به آیه (ان الذین یرمون المحصنات...) استشهاد می کند، در صورتی که سبب نزول این آیه، اشکالهای بسیاری دارد که علامه طباطبایی در المیزان آنها را یادآور شده است ۴۳.

آنچه مؤلف در صفحه ۳۰ تحت عنوان (ثالثاً: الفهم الصحیح لمعانی القرآن الکریم) آورده است، از جهاتی درخور درنگ است که در نقد (اسباب النزول) آقای دکتر حجتی به ذکر آن می پردازیم. غازی عنایه در صفحه ۴۶ همین کتاب، همانند بسیاری از پژوهشگران اهل سنت، برای بحث (عموم لفظ و خصوص سبب) به آیه (و سیجنّبها الاتقی...) (لیل/۲۱) استشهاد کرده و عقیده دارد که نزول این آیه در شأن ابوبکر اجماعی است. حتی برخی مثل فخررازی برای اثبات افضل بودن ابوبکر، به آیه شریفه تمسک می کنند، غافل از این که این روایت معارضی دارد و کسانی همچون واحدی و سیوطی آن را به عنوان اولین سبب نزول آورده اند و آن معارض در باره شخصی است که در برخی روایات به عنوان (ابا الدحداح) معروف است.

علاوه، در سند این روایت، شخصی به نام (عبدالله بن زبیر) وجود دارد که این شخص در کتابهای رجال توثیق نشده، بلکه برخی روایات در جهت تضعیف او هستند.

مؤلف در صفحه ۵۲ تحت عنوان (مثالهایی برای عموم ظاهری لفظ) آیاتی را ذکر می کند و بر این باور است که، گر چه الفاظ این آیات عام است، اما به واسطه سبب نزول و سیاق خاص این آیات ما پی می بریم که این عام، ظاهری است، نه واقعی و در این صورت، دیگر ملاک عموم لفظ نخ واهد بود، بلکه ملاک و معیار خصوص سبب است. این ادعا و سخن مؤلف، معلول غفلت از چند نکته است:

۱. اگر خاص بودن سبب نزول آیه ای، باعث دست برداشتن از عموم لفظ بشود، بایستی موردی برای فرض اول (عموم لفظ و خصوص سبب) باقی نماند، زیرا تقریباً تمام موارد سبب نزول، امور جزئی خارجی به حساب می آیند.

۲. مؤلف محترم سبب نزول خاص را سؤال جماعتی از یهود، اهل کتاب و... از پیامبر می داند و در این صورت این سؤال پیش می آید که سبب نزول عام باید سؤال تمام یهودیان، پیمان شکنی همه یهودیان و... بوده باشد و در این صورت، مؤلف نمی تواند مثال برای عموم لفظ و عموم سبب ذکر کند، زیرا بعید می نماید که سؤال تمام مسلمانان یا سؤال تمام یهودیان به عنوان سبب نزول آیه ذکر شده باشد.

برای نمونه سبب نزول آیه (ویسالونک عن المحیض...) که مؤلف آن را سبب نزول عام می دانند، عبارت است از سؤال مسلمانان از پیامبر در کیفیت برخورد با حائض (در اسباب النزول واحدی، سائل، زنان انصار هستند و در روایتی، ابوالدحداح) و مسلماً طبق مبنای مؤلف، این سبب نزول خاص است، نه عام.

گویا غازی عنایه از آیات، برای بیان سبب نزول استمداد می جوید، زیرا در غیر این صورت، از هیچ سبب نزولی نمی توان (طبق مبنای مؤلف) عموم را به دست آورد.

نظری به اسباب النزول، اثر سید محمد باقر حجّتی
اسباب النزول نوشته استاد دکتر سید محمد باقر حجّتی از جمله تحقیق‌های ارزشمندی است که
نویسندگان معاصر درباره علوم قرآنی تدوین کرده اند.
مؤلف در سبک و ترتیب این کتاب اظهار داشته اند که (باید این کتاب را کتابی جدا و مستقل و
نبشتری متفاوت تلقی کرد.) وی می نویسد:
(این کتاب، دارای سیستم و ترتیب ویژه ای است که محصول صرف فرصتهای طولانی است و
نگارنده رنج و کوشش و تلاش مربوط به آن را بر خود هموار ساخته، تا گام نخستین را در این
زمینه بردارد، چرا که علاوه بر آراء اهل سنت، نظریات شیعه نیز در آن منعکس شده است و می
تواند پ اسخ گوی نیازهای فریقین در زمینه مسائل مربوط به (اسباب نزول) باشد.)
نگارش این کتاب، در رمضان ۱۴۰۵ هـ (۱۳۶۳) پایان پذیرفته و تا کنون بارها به زیور طبع آراسته
شده است.

روش مؤلف در ترتیب مطالب

دکتر حجّتی مطالب کتاب را این چنین سامان داده است:

تعریف سبب نزول، اقسام آیات قرآن، کتابهای تألیف شده در اسباب النزول، بحثی مفصل در باره
اقسام اسباب نزول، مسائل اسباب نزول، فواید اسباب نزول، ملاک بودن عموم لفظ یا خصوص سبب،
وجود شبیه به سبب نزول خاص در آیات عامی که فاقد سبب نزول خاص هستند، مصادر اسباب نزول
و تعابیری که بازگو کننده اسباب نزول باشند، ذکر اسباب متعدد در مورد یک آیه، ایجاد
دگرگونی در تعبیر مربوط به اسباب نزول، وحدت سبب و تعدّد نازل. و در پایان فهرست جامعی از
آیات، احادیث، آثار، اشعار، نامهای اشخاص، گروهها، کتابها، نوشتارها، امکنه و جایها و من ابع و
مصادر.

امتیازها

مطالعه آثار دیگر پژوهشگران در زمینه اسباب نزول و مقایسه آنها با اثر ارزشمند استاد، خواننده را
به این نکته رهنمون می سازد که اثر استاد امتیازها و ویژگیهایی دارد که به اختصار، یادآور می
شویم:

۱. تلاش در فراهم آوردن مطالب متنوع.
۲. شرح گویا و روشن مسائل اسباب نزول.
۳. رجوع به منابع اولیه و معتبر - جز در مواردی اندک.
۴. وجود پاورقیهای مفید و ضروری.
۵. ارائه فهرست جامع و کاملی که خواننده را در دستیابی سریع به محتوای کتاب یاری می دهد.
۶. نقد و بررسی اسباب نزول اختلافی مثل شأن نزول سوره هل آتی و آیات ۱۷ و ۱۸ سوره لیل.

کاستیها

با وجود امتیازهایی که در اثر استاد به چشم می آید، کمبودهایی نیز دارد:

۱. پرداختن به نقل و ترجمه برخی سخنان، بدون ارائه تحلیل و تبیین نقاط ضعف و قوت یک نظریه.

نویسنده حتی در مواردی که فلان نظریه شیعه را از دیگران نقل می کند، بدون هیچ گونه پاسخی از کنارش می گذرد و این غفلت و کوتاهی به منتقدان شیعه چنین تلقین می کند که امامیه پاسخی ندارد.

شایسته بود که مؤلف محترم علاوه بر نقل و ترجمه سخن دیگران، به تشریح نظریات شیعه نیز بپردازد.

۲. جای برخی مباحث چون پیدایش و نگارش اسباب نزول، تکامل علم اسباب نزول و ملاکهای شناخت و اعتبار اسباب نزول در لابه لای مطالب کتاب خالی است.

۳. در مقدمه کتاب، یکی از امتیازهای آن، انعکاس نظریات شیعه و سنی در مسائل مربوط به اسباب نزول معرفی شده است، ولی مطالعه و دقت در مطالب کتاب، بویژه درمسائلی که مربوط به اسباب نزول است، می نمایاند که گاه مؤلف در این مسائل به نقل و ترجمه سخنان اهل سنت پ رداخته و از ذکر نظریات شیعه غفلت ورزیده است.

۴. تطویل مطالب، از دیگر اشکالاتی است که باعث حجم زیاد کتاب گردیده است، تا آن جا که مؤلف می نویسد:

(کتاب حاضر، از نظر کمیت چندین برابر مطالبی است که سیوطی در لباب النقول و ائقان آورده است.)

در مواردی در کتاب، پیش از حد به بیان مثال پرداخته شده و علاوه براین، گاه مسائلی که ارتباط مستقیم با اسباب نزول ندارند، ذکر گردیده اند.

برای نمونه، استاد بحث (نکات مهم اخلاقی و اجتماعی در آیات افک، سخنان علامه طباطبائی در باره روح و وجه تسمیه روح به کلمه و...) را که ارتباط روشنی با مسائل اسباب نزول ندارند، آورده و اقسام اسباب نزول را به صورت خیلی مفصل، ثبت کرده است.

نکته هایی درخور درنگ

۱. در صفحه ۳۶، مؤلف سخن اهل سنت را درباره نزول سوره هل اُتی چنین آورده است:

(اکثر مفسران سنی نزول این سوره را بر اساس اخبار مشهور در باره علی(ع) می دانند، مع ذلک متعمداً و خود آگاهانه مصرّند که آیات سوره دارای شمول نسبت به هر فرد و گروهی است که از خصوصیات یاد شده بهره ای دارند...)

لحن کلام مؤلف در این نوشتار و ردّی که بر اهل سنت از الغدیر نقل کرده، چنین می نماید که مؤلف برخلاف اهل سنت، بر این باور است که آیات سوره نسبت به دیگرانی که دارای آن اوصاف

متعالی (یادشده در آیه) هستند، شمول ندارد! در صورتی که اعتقاد به عدم شمول آیه، پیامد هایی دارد:

* بر خلاف مبنای مشهور است که عموم لفظ را ملاک می دانند.

* بر خلاف نظریه خود مؤلف است.

* از ردّ علامه امینی و مصادری که ایشان برای ردّ اهل سنت می آورند، برداشت نمی شود که علامه و دیگران درصدد اثبات ملاک بودن خصوص سبب هستند.

* اگر توجه شود که اهل سنت همانند این تعبیر را در باره آیه شریفه (وسيجنّبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکّی) دارند، معلوم خواهد شد که در این جا هم لجاج و تعمّدی در کار نبوده است، چرا که به اعتقاد اهل سنت آیه (سیجنّبها الاتقی...) در شأن ابوبکر نازل شده و ذیل همین شأن نزول نیز گفته اند که ملاک عموم لفظ است. بنابر این، اصرار مفسّران اهل سنت از روی عمد و عناد نیست، آنچنان که استاد اظهار کرده است، بلکه از جهت ملاک دانستن عموم لفظ است.

۲. بسیاری از پژوهشگران قرآنی (حتی استاد در صفحه ۷۵) اولین فایده شناخت اسباب نزول را دستیابی به فلسفه و علت حکم در آیه بیان می کنند، ولی متأسفانه مثال و نمونه ای ارائه نمی دهند و ارائه ندادن نمونه این توهم را برای خواننده به وجود می آورد که مؤلف، فایده ای را بیان کرده که وجود خارجی ندارد. مؤلف می توانست به سبب نزول آیه لعان اشاره کند، زیرا از سبب نزول این آیه استفاده می شود که حکم الهی به لعان، به خاطر مشکلات و پیامدهای منع از قذف است.

۳. در صفحه ۸۰ پس از بیان فایده دوم، در باره تخصیص حکم به سبب از دیدگاه کسانی که (ملاک را عبارت از خصوص سبب می دانند نه عموم لفظ) سخنان سیوطی با علامت تعجب آورده شده است:

(آیات ظهار که در آغاز سوره مجادله آمده است، سبب نزول آن عبارت از ظهار اوس بن صامت نسبت به همسرش بوده است و حکمی که در این آیات مطرح شده است، طبق نظر کسانی که عموم آیه را (در صورتی که سبب نزول آن، خاص باشد) ملاک قرار نمی دهند، به این زن و شوهر اختصاص دارد. اما حکم مردان و زنان دیگر درمورد (ظهار) را باید [طبق نظر سیوطی] در دلیل دیگر اعم از قیاس و یا جز آن جست وجو کرد!)

این تعبیر، چنین می نماید که سیوطی عقیده به عموم لفظ ندارد، در حالی که اندک دقت و تأملی در سخنان سیوطی ما را به این نتیجه می رساند که سخن سیوطی در استفاده از قیاس و... برابر مبنای کسانی است که خصوص سبب را ملاک می دانند و این نمی رساند که خود اوهم خصوص سبب را ملاک می دانند.

سیوطی در اتقان نوشته است:

(کسی که عموم لفظ را معتبر نمی داند در حکم ظهار مردان و زنان دیگر از دلیل دیگری استفاده می کند.)

همچنین مؤلف در پاورقی همین صفحه به استشهاد زرقانی به آیه (مجادله) برای تخصیص حکم به سبب نزول اشکال می کند و می نویسد: (چنین استشهادی صحیح به نظر نمی رسد...) با این که خود مؤلف، اعتراف دارد که زرقانی این مطلب را برابر نظر کسانی که ملاک را خصوص سبب می دانند، ایراد کرده است.

۴. در صفحه ۸۲ پس از بیان سومین فایده شناخت سبب نزول: (عدم خروج سبب نزول از حکم آیه در صورتی که حکم عام آیه، مشمول تخصیص باشد) مثال و نمونه ای ارائه نمی دهد و این مشکل را متوجه زرقانی دانسته، می نویسد:

(زرقانی در مورد فایده سوم شناخت اسباب النزول، مثال و نمونه ای از آیه قرآن کریم یاد نکرده، بلکه صرفاً به ذکر نمونه ای از احادیث بسنده کرده است.)

مؤلف یا خود این فایده را قبول دارد و یا ندارد. اگر فایده را پذیرفته، جا داشت خود نمونه ای برای آن بجوید و اگر نپذیرفته است، آن را رد کند.

۵. در بیان فایده چهارم: (وقوف و آگاهی به مدلول صحیح آیات...) ص ۸۲، ایشان بر این باور است که نمونه هایی از آیات وجود دارد که فهم معنای آیه متوقف بر شناخت سبب نزول آیه است. برای نمونه، اولین آیه ای که مؤلف ذکر می کند، آیه: (ولاتحسبن الذين يفرحون بما أتوا...) (آل عمران ۱۸۸) است و در ذیل آن چنین نگاشته است:

(مروان پس از نزول این آیه می گفت: اگر به راستی چنین باشد، پس باید همه ما در قیامت به عذاب الهی دچار شویم، چرا که تمام ما مردم در چنین حالت روانی به سر می بریم. یعنی از کرده ها شادمانیم و بر کارهای انجام نداده، انتظار تشویق از سوی دیگران را داریم.)

دقت و تأمل در سیاق آیه، بهترین پاسخ به سخن استاد است، زیرا آیه در باره یهودیان است.

پیش از آیه شریفه: (لاتحسبن الذين...) دو آیه دیگر وجود دارد:

۱. (لتبلون في اموالكم و انفسكم و لتسمعن من الذين اوتوا الكتاب من قبلکم و من الذين اشركوا اذی كثيراً) آل عمران ۱۸۶

۲. (واذ اخذ الله ميثاق الذين اوتوا الكتاب لتبيننه للناس و لاتكتمونه فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمناً قليلاً فبئس ما يشترون) آل عمران ۱۸۷

هر دو آیه در باره یهودیان است. بنابر این، یا باید مثل فخر رازی ۴۴ آیه مورد بحث را با توجه به آیه (لتبلون في اموالكم و انفسكم...) معنی کنیم که چنین معنی خواهد شد:

(یهودیان را که از اذیت و آزاری که به مسلمانان کرده اند شادمان شده اند و دوست دارند به سبب کارهای ناکرده خویش هم مورد ستایش قرار گیرند، مپندار که در پناهگاهی دور از عذاب خدا باشند. برای ایشان عذابی دردآور مهیاست.)

و یا این که آیه مورد بحث را با توجه به آیه قبلش (و اذ اخذ الله ميثاق الذين...) چنین معنی کنیم: (یهودیان را که از پیمان شکنی با خدا شادمان گشتند و دوست دارند به سبب آشکار نکردن کتاب خدا بر مردم مورد ستایش قرار گیرند...)

دومین آیه ای که مؤلف برای این فایده می آورد، این آیه شریفه است:

(لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و آمنوا...) مائده/۹۳
پس از آن می نویسد:

(عثمان بن مظعون و عمرو بن معدی کرب می گفتند: شرب خمر مباح است و برای اثبات سخن خود به آیه (لیس علی الذین...) استشهاد و استدلال می کردند، اما اگر آن دو، از سبب نزول این آیه آگاه بودند، چنین سخنی بر زبان نمی آوردند.)

بلی! اگر آیه را بدون توجه به سیاق معنی کنیم، به شناخت سبب نزول نیازمندیم و سبب نزول از برداشت غلط جلوگیری می کند، ولی با توجه به سیاق، برداشت غلطی نخواهیم داشت و در نتیجه نیازی به شناخت سبب نزول نداریم، چنانکه علامه طباطبایی درالمیزان با توجه به سیاق آیه می نویسد:

(پس خلاصه آنچه گذشت این شد که مراد از آیه شریفه (و لیس علی الذین آمنوا...) این است که بر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند نسبت به آنچه از شراب نوشیده اند، و یا از سایر محرمات مرتکب شده اند، حرجی نیست، اما به شرط آن که علاوه بر ایمان و عمل صالح حشان در جمیع مراحل و اطوار خود، ایمان به خدا و رسول و احسان در عمل را دارا باشند و جمیع واجبات را انجام داده و از جمیع محرمات پرهیز کنند. با داشتن چنین فضایی، اگر پیش از نزول آیه تحریم و پیش از شنیدن آن به یکی از پلیدیها، که عمل شیطان است، مبتلا شده باشند، حرجی بر آنان نیست و خدای تعالی از گناهان گذشته آنان صرف نظر کرده است...) ۴۵

۶. در صفحه ۱۶۹ مؤلف روایت عبدالله بن زبیر در آیه (فلا و ربک لایؤمنون...) را از اسباب نزولی می شمارد که ناقلش با تردید بیان کرده و آدرس این روایت را اسباب النزول واحدی بیان می کند. ولی با توجه دقیق به روایت عبدالله بن زبیر در اسباب النزول واحدی، در می یابیم که این سبب نزول احتمالی نیست، زیرا عبدالله بن زبیر می گوید: (به خدا قسم من تصور نمی کنم...) و مسلماً واژه (والله) باعث می شود که سخن عبدالله بن زبیر را صریح در سبب نزول بدانیم، گویا ابن زبیر خواسته با یقین و اعتقاد کامل بگوید: من می دانم سبب نزول آیه چیست، نه این که با تردید و دودلی سبب نزول را ذکر کند.

۱. خوانساری، روضات الجنات، ۵/۲۴۴ - ۲۴۶.

۲. واحدی، اسباب النزول، مقدمه.

۳. طبری، جامع البیان، (بیروت)، ۱/۹۰؛ طوسی، التبیان، (بیروت)، ۱۰/۶۷.

۴. همان، ۱/۳۱۴.

۵. طبری، جامع البیان، ۲/۴۷؛ طوسی، التبیان، ۲/۷۶.

۶. رک: علامه طباطبایی، المیزان، ۲/۵۸.

۷. رک: همان، ۳/۱۱۸.

۸. بیهقی، تاریخ بیهقی، نسخه غنی و فیاض ۱۶۶۶.

٩. فخر رازی، تفسیر کبیر، ١٣/١٣٩.
١٠. همان، ١٦/٢٠٨.
١١. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ٢/٨٨.
١٢. سیوطی، لباب النقول، تحقیق حسن تمیم، (دار احیاء العلوم، بیروت) /مقدمه؛ سیوطی، الدر المنثور، (بیروت) /مقدمه.
١٣. سیوطی، الاتقان، ١/١٠٧.
١٤. سیوطی، لباب النقول /١٤.
١٥. همان ٢٦/.
١٦. همان ١٧/.
١٧. همان ٢٠/.
١٨. همان ١٣٨ / و ١٥٠.
١٩. همان ٢٤/.
٢٠. همان ٦٧/.
٢١. همان ٩٥/.
٢٢. همان ٣٢/.
٢٣. محقق، شرایع الاسلام، ٤/١٩٦.
٢٤. فخر رازی، تفسیر کبیر، ٩ - ١٠/١٠٨؛ فراء، معانی القرآن، ١/٢٧٠.
٢٥. ترمذی، الجامع الصحیح، ٥/ (کتاب التفسیر)، حدیث ٣٠٢٦.
٢٦. حاشیه تفسیر کشف، ١/٥١٣.
٢٧. نورالدین عتر، منهج النقد فی علوم الحدیث، (بیروت، دارالفکر) ٤/٠٢.
٢٨. حاشیه تفسیر کشف، ١/٥١٣؛ سیوطی، الدر المنثور، ٢/٥٤٥.
٢٩. نورالدین عتر، منهج النقد فی علوم الحدیث / ٤٣٤؛ سبحانی، اصول الحدیث و احکامه ٥٢/.
٣٠. جصاص، احکام القرآن، ٣/١٦٥.
٣١. حاکم، المستدرک علی الصحیحین، ٢/٣٠٧.
٣٢. تفسیر قطان به نقل از تفسیر برهان، ١/٥٠٠؛ ابن شهر آشوب، مناقب، ٢/١٧٨.
٣٣. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ٤/٩٦.
٣٤. خوئی، معجم رجال الحدیث، ١١/١٤٤ - ١٤٥؛ مامقانی، تنقیح المقال، ٢/٢٥٢؛ نورالدین عتر، منهج النقد فی علوم الحدیث ١٣٣/.
٣٥. رجال علامه حلی ١٩٣؛ مامقانی، تنقیح المقال، ٢/١٧٦.
٣٦. ابن هلال ثقفی، الغارات، ترجمه آیتی / ٢٠٩.
٣٧. همان.
٣٨. عزالدین، مقدمه شرح النووی بر صحیح مسلم به نقل از مقدمه صحیح مسلم ٩/.
٣٩. نورالدین عتر، منهج النقد فی علوم الحدیث ٣١١/.

٤٠. سيوطي، الدر المنثور، ٦/٩٣.
٤١. شاطبي، الموافقات، ٣/٣٤٧.
٤٢. واحدی، اسباب النزول ١٨١/١.
٤٣. علامه طباطبائي، الميزان، ١٥/٨٩ - ١٠٧.
٤٤. فخر رازی، تفسير كبير، ١٣١/٩.
٤٥. علامه طباطبائي، الميزان، ٧/١٢.